

تحلیل روابط سیاسی زیاریان با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران

عباس ماهیگیر آبکنار^۱

اللهیار خلعتبری^۲

عباس پناهی^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۱

چکیده

در پژوهش حاضر نگارندگان در پاسخ به این پرسش اند که با توجه به ماهیت نظامی گری زیاریان و رویکرد مخالفت آمیزی که آنها با خلافت عباسی داشتند، چه نوع مناسباتی با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران برقرار نمودند. برای درک رفتارهای سیاسی و مذهبی زیاریان در عرصه سیاست داخلی و مناسباتشان با خلیفه عباسی باید فضای جغرافیایی سیاسی‌ای که آنها از آن نقطه در تاریخ سر بر آوردند مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. زیاریان در حقیقت رزمندگانی دیلمی بودند که در نتیجه همراهی طولانی با حکومت‌های محلی شمال ایران و اشتغال در نبردهای مداوم توانستند بر مخدومانشان چیره شده و در مدتی کوتاه بر بخش‌های بزرگی از شمال و مرکز ایران غلبه یابند. با وجود این که آنان در خدمت علویان و دیگر حاکمان شیعی شمال ایران رشد و نمو یافته بودند، اما رهبران آنان دارای گرایش‌های تجدید حیات ایرانی گری پیش از اسلام بودند. البته این دیدگاه از دوره وشمگیر زیاری به بعد کم رنگ گشت. به نظر می‌رسد مهمترین دلایل تغییرات مذهبی رهبران آن خلافت بودند. اما بعدها به جهت منافع سیاسی و نظامی با آنان مصالحه نمودند. نگرش و رویکرد سیاسی آنان با حکومت‌های مرکزی ایران بر پایه مناسباتشان با خلافت عباسی قرار داشت. هدف از انجام پژوهش حاضر، تجزیه و تحلیل دلایل واگرایی و همگرایی زیاریان با عباسیان و حکومت‌های مرکزی، نتایج این مناسبات برضعف و قدرت این دودمان مورد ارزیابی قرار گیرد. روش پژوهش در مطالعه حاضر با تکیه بر روش تبیینی تحلیلی انجام می‌پذیرد.

واژگان کلیدی: آل بویه، زیاریان، خلافت عباسی، حکومت‌های مرکزی ایران، همگرایی،

واگرایی.

^۱ - دانشجوی مقطع دکتری تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (mahigirabbas@gmail.com)

^۲ - استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) (a_khalatbari@sbu.ac.ir)

^۳ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه گیلان، رشت، ایران (panahi76@yahoo.com)

مقدمه

نخستین حکومت محلی که نقش مهمی در تضعیف مبانی فکری و ایدئولوژیک خلافت عباسی داشت، علویان بودند. آنان با همان داعیه‌ای که عباسیان علیه امویان شوریدند، بر عباسیان عاصی شده و به مدد ایدئولوژی زیدی به تضعیف خلافت پرداختند. با این وجود عباسیان به جهت نفوذ عمیقی که در لایه‌های اجتماعی جهان اسلام پیدا کرده بود توانست در برابر مدعیان عقیدتی و سیاسی خلافت مقاومت نماید. به هر روی ساختار سیاسی ایران در سده‌های نخستین اسلامی کم و بیش متاثر از خلافت عباسی بود. از طرفی هر یک از قطب‌های صاحب قدرت در این دوره ناچار بودند علاوه بر صرف هزینه‌های فراوان در جهت تقویت خود و تضعیف رقبای، در رقابتی برای کسب مشروعیت از دستگاه خلافت بغداد نیز شرکت کنند. این رویکرد در میان حکومت‌های سده یاد شده، که نتیجه‌ای جز تجزیه قدرت سیاسی و گستره جغرافیایی ایران به دنبال نداشت، زمینه ساز روی کار آمدن دیگر خاندان‌های قدرت طلب و جویای نام نیز شد. سلسله آل زیار با ظهور مقتدرانه مرداوید، در چنین شرایطی وارد عرصه مناسبات و منازعات سیاسی- نظامی قرن چهارم هجری گشت و توانست با بهره برداری به موقع از تشّت اوضاع و تنش فراوان میان حکومت‌های آل سامان و علویان طبرستان، جای پای برای خود باز نماید. پس از فروپاشی قدرت متمرکز علویان توسط اسفار بن شیرویه (سردار سپاه سامانیان) فرصتی مناسب برای اعلام موجودیت آل زیار در صحنه رقابت قدرت‌های این عصر فراهم شد. بنابراین تشکیل سلسله آل زیار را می‌توان آغازی بر فعالیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی خاندان‌های ساکن در نواحی پرباران جنوب دریای کاسپین در برابر عباسیان و دیگر حکومت‌های برتر این برهه زمانی دانست. حرکتی که توسط آل زیار شروع شد و بوسیله آل بویه به اوج رسید. به عبارتی مردم ساکن مناطق شمالی ایران در ادامه روند تلاش ایرانیان برای رهایی از سلطه عباسیان، دو نیروی تازه نفس (زیاری - بویه) را به تاریخ شناساندند. اگرچه حکومت آل زیار در ابتدا با برخورداری از انسجام و نظم فراوان و تدابیر هوشمندانه‌ی بنیانگذار خود، به عنوان یک حکومت توانمند ایرانی و به مثابه زنگ خطری برای دستگاه خلافت عباسی اعلام موجودیت کرد، اما در ادامه نتوانست اقتدار اولیه خود را حفظ نماید. و در برابر حکومت‌های ایرانی که در دوره متقارن یکی پس از دیگری سر بر می‌آوردند محدود شده و سرانجام در تاریخ حذف شدند. در پژوهش حاضر این پرسش مطرح می‌شود که زیاریان برای تثبیت قدرت خود در برابر خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی فلات ایران از چه تدابیری استفاده کردند؟ با توجه به پرسش می‌توان این فرضیه را مطرح کرد؛ به نظر می‌رسد زیاریان

در مرحله نخست قدرت برای تهییج و همراه نمودن ایرانیان با پیش رو قراردادن تفکر حذف خلافت رویاروی خلافت قرار گرفتند، اما بی نتیجه بودن این سیاست موجب شد تا جانشینان مرداوچ برای تداوم و تثبیت قدرت با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران راه مصالحه در پیش گیرند. روش پژوهش در مقاله حاضر با رویکرد روش تاریخی و به شیوه مطالعه توصیفی — تحلیلی انجام می‌پذیرد. داده‌های مقاله بر اساس متغیرهای مقاله با استناد به منابع تاریخی، کتابخانه‌ای و جمع‌آوری، سپس نگارندگان به تحلیل و استنتاج داده‌های پژوهش می‌پردازند.

بحث نظری

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه همگرایی و واگرایی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. زیرا اگر بتوان روابط زیاریان با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران که اغلب تابع خلافت بودند را به دو دوره تقسیم نمود، دو شاخص واگرایی و همگرایی آشکارا در این روابط قابل تمیز است. لذا برای تنویر موضوع نخست تعامل (Interaction) و تقابل (Contrast) مورد بررسی قرار می‌گیرد. حکومت‌ها هنگامی میل به تعامل را در خود نشان می‌دهند که پیش بینی کنند با فرصت‌ها و تسهیلات مشترکی روبرو خواهند بود (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۱۶۷)، که در مورد علت تضاد زیاریان با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران نخست مساله و مفهوم تقابل موضوعیت می‌یابد. از سوی زیاریان در نتیجه جنگ‌های طولانی با خلافت عباسی و حمایت همه جانبه مردم مسلمان به این نتیجه رسیدند که تداوم حاکمیت شان در ایران منوط به تعامل با خلافت عباسی است. در این حالت ما شاهد نزدیکی دو طرف به همدیگر و نزدیکی منافع و اهدافشان می‌باشیم. (Hafeznia, 2006:373) ارنست هاس معتقد است که همگرایی فرآیندی است که در آن بازیگران سیاسی چند واحد سیاسی مجزا، ترغیب می‌شوند تا وفاداری، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدید معطوف کنند. (Hass, 1994. 22) بطور کلی حکومت‌ها هنگامی رفتار همگرایانه در پیش خواهند گرفت که پیش بینی کنند با فرصت‌ها و تسهیلات مشترکی روبرو خواهند بود و همچنین به توانایی در درونی سازی فرآیند همگرایی بستگی دارد. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۰: ۱۶۷) در واگرایی نیز سیاست تشدید بحران و تنش و بزرگ نمایی سطح اختلافات دنبال می‌شود. در تحقیق حاضر تقابل و تعامل زیاریان با خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران از زاویه این نظریه مورد بررسی است.

کارکردهای زیاریان در تحولات سیاسی سده چهارم ه. ق

گیلان و دیلمان همواره در تاریخ برای فاتحان سرزمین ناشناخته و مهیب بوده است. در نتیجه موقعیت خاص جغرافیایی نواحی شمالی ایران سبب شد تا اسلام خیلی دیرتر نسبت به سایر مناطق به این منطقه ورود پیدا کند. کوه‌های پوشیده از جنگل، راه‌های صعب العبور و باران‌های بسیار مانع از ورود اعراب به مناطق شمالی و فتح این سرزمین شد. در واقع همین ویژگی نیز سبب شد تا علویان و ساداتی که تحت تعقیب حکومت‌های اموی و عباسی بودند به این منطقه به عنوان یک منطقه امن پناه ببرند و تبلیغات دینی و ضد عباسی خود را در سایه امنیت و آرامش پیگیری کنند. این تبلیغات ضد عباسی علویان ساکن در مناطق شمالی کشور به علاوه حاکمیت و استقرار خاندان‌های کهن ایرانی در بخش‌های مختلف شمال کشور سبب شد تا در میان ساکنان مناطق شمالی کشور احساسات عمیق ضد خلافت عباسی شکل بگیرد. (پناهی، ۱۳۹۲: ۱۳)

خاندان زیاری از جمله خاندان‌های کهن سرزمین دیلم بوده که پس از اسلام قلمرو شان به شدت توسط اعراب مسلمان در خطر سقوط قرار گرفته بود. بنا بر استناد منابع تاریخی اصالت این خاندان به ادوار باستانی تاریخ ایران یعنی ساسانیان می‌رسد. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۹۲) نخستین فرد که از این خاندان به قدرت رسید مرداویج بود او در ابتداء به خدمت اسفار در آمد و در خدمت او شجاعت و کارایی خود را به اثبات رساند. سپس علیه اسفار شورید و پس از قتل اسفار بر سرزمین‌های او غالب گشت. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۸: ۲۳)

قزوین، ری، کاشان، همدان، دینور و اصفهان شهرهای بودند که تحت تسلط او در آمد. در واقع همین توسعه قلمرو بود که او را با خلیفه و دستگاه خلافت هم مرز کرد و بعد از آن روابط خصمانه میان او با دستگاه خلافت شکل گرفت.

بعد از مرداویج هفت نفر دیگر از این خاندان به قدرت رسیدند. مرداویج ۳۱۵-۳۲۳ و شمگیر ۳۲۳-۳۵۶ بیستون پسر و شمگیر ۳۵۶-۳۶۶ قابوس پسر و شمگیر ۳۶۶-۴۰۳ منوچهر پسر قابوس ۴۰۳-۴۲۴ انوشیروان پسر منوچهر ۴۲۴-۴۴۱ گیلانشاه پسر کیاووس ۴۶۲-۴۷۰ بعد از مرداویج و شمگیر برادرش به جانشینی او رسید. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۹۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/ ۳-۴۷۶۲).

دوران حکومت و شمگیر مقارن بود با قدرت گیری آل بویه و اوج قدرت سامانیان. به همین خاطر تقریباً تمامی دوران حکومت و شمگیر صرف مقابله با آل بویه و سامانیان و مدعیان داخلی شد. بعد از مرگ و شمگیر حکومت ال زیار در سرآشویی زوال و سقوط افتاد و جانشینان او نتوانستند شکوه دوران

مرداویج و وشمگیر را زنده کنند و بیشتر به آلت دست حکام آل بویه و غزنوی تبدیل شده بودند. (مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۱۹). اولیاءالله املی در این باره نوشته است: «ایشان قانون آبا و اجداد خود را از صلاح مسلمانی ترک کرده بودند و ملوک و اسپهبدان ایشان را نامتقاعد شده و کار سادات ضعیف شد... چون سادات نه بر وجه صلاح می‌رفتند، اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد شد.» (املی، ۱۳۱۳: ۸۳). این گزارش و تحلیل املی نشان می‌دهد که زیاریان به جهت این که در دوره مرداویج دیدگاه‌های ضد اسلامی از خود نشان دادند، از سوی مسلمانان مورد سرزنش قرار گرفتند.

اوضاع نهاد خلافت در عصر زیاری و آل بویه

خلافت عباسی تا پایان حکومت مأمون عباسی در اوج قدرت به سر می‌برد، اما پس از به قدرت رسیدن معتصم عباسی و ازدیاد نفوذ ترکان رفته رفته قدرت خلفا تضعیف شد، زیرا خلفا امور نظامی را به ترکان محول می‌کردند و ویژگی ترکان در اطاعت از آن‌ها سبب می‌شد تا خلفا امور نظامی را به آن‌ها بسپارند و خود آسوده به عیش و نوش بپردازند. (اشپولر، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۰۰) ضعف و زبونی خلافت زمانی آغاز شد که ترکان خلیفه عباسی «متوکل» را به دلیل پرداخت نشدن مواجب به قتل رساندند، با قتل متوکل عباسی، امیران ترک قدرت بلامنازع نظامی و سیاسی خلافت در بغداد شدند. (فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۰) با آن که خلیفه قدرت سیاسی و نظامی خود را به دلیل نقش تسلط ترکان از دست داد، اما هنوز مقام معنوی او محفوظ مانده بود و به دلیل نقش رهبر معنوی جهان اسلام برای امرا و سلاطین «منشور» و «لوا» می‌فرستاد و از مقام خلیفه فقط همین وظیفه او باقی مانده بود. (همان: ۷۶)

بخشی از ضعف خلفا به دلیل نبردهایی بود که با مدعیان قدرت داشتند. از آن جایی که مهمترین بخش نظامی آن‌ها غلامان ترک بودند، خلفا برای سرکوبی مخالفان خود از آن‌ها کمک می‌گرفتند. خلفای عباسی نظیر «موفق» و «معتضد» برای نبرد با «خوارج»، «زنگیان» و صفاریان متکی به سپاهیان ترک بودند؛ پس از سرکوبی این شورش‌ها قدرت سپهسالاران ترک بیشتر از گذشته شد. در ایام خلافت «مقتدر» عباسی فرماندهی سپاه به عهده «مونس» سپهسالار او بود که در عهد «موفق» کمک‌های زیادی در فرو نشاندن مخالفان عباسیان داشت؛ او توانسته بود فارس را از صفاریان پس بگیرد و ضمیمه قدرت خلافت نماید، بنابراین در اندک مدتی قدرت زیادی کسب نمود و «مقتدر» - خلیفه عباسی - قدرت خود را مدیون او بود، اما ترس خلیفه از قدرت سردار نظامی باعث شد علیه او

توطئه نماید، این مسأله سبب شد تا آن‌ها روی در روی هم قرار گیرند. در شوال سال ۳۲۰ هـ ق خلیفه ردای پیامبر پوشید و خفتان بر تن کرد و بانوادگان مسلمانان اولیه، قرآن در دست حرکت نمود، اما در نهایت از مونس شکست خورد و در همان لباس کشته شد. جانشین «مقتدر»، «مهتدی» نیز توانست در برابر ترکان مقاومت نماید و به قتل رسید. (همان: ۷۶)

در چنین شرایطی حیثیت خلفا به زیر سوال رفته بود و آن‌ها علاوه بر قدرت مادی قدرت معنوی خود را از دست دادند، به طوری که به راحتی توسط ترکان جابه‌جا می‌شدند و یا به قتل می‌رسیدند. درباره ضعف و زوال دستگاه خلافت مقارن به قدرت رسیدن آل بویه ابن مسکویه می‌نویسد: «... دشمنان را جرأت می‌دهد به چیزی دست یابند که هرگز آرزوی آن نمی‌پروراندند و آن تصرف پایتخت بود. زیرا از آن هنگام خلافت روبه ضعف نهاده است و قدرت خلافت از میان رفته است.» (ابن مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۲۳۷) ضعف خلافت عباسی ریشه در نظام ساختاری خلفت داشت. بعدها با قدرت گرفتن دیلمیان و ترکان در دستگاه خلافت عباسی، دیگر چیزی از قدرت دستگاه خلافت باقی نماند.

تاثیرایدئولوژی زیاریان بر روابط آنان با خلافت عباسی

بر اساس گزارش‌های تاریخی مرداوید زیاری از نوادگان زیار ابن وردانشاه از خاندان‌های باستانی گیلان بود. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۹۲) ویژگی‌های باستانی و تاریخی گیل و دیلم و این که اسلام و اعراب مسلمان دیرتر به آن سامان راه یافتند و این منطقه همچنان در دست خاندان‌های کهن این پهنه بود از یک طرف و فضای نفرت انگیزی که سادات فراری و پناه برده بدان منطقه و علویان نسبت به امویان و بعدها عباسیان ایجاد کردند سبب شد تا مرداوید کینه و نفرت خاصی نسبت به عباسیان داشته باشد لذا او درصدد بود که عباسیان را تخت خلافت پایین بکشد و بار دیگر شکوه ایران باستان و عظمت آن را احیا کند به نظر می‌رسد افکار و ایده مرداوید ایجاد حکومت مستقل از عباسیان و تاسیس شاهنشاهی به شیوه ساسانیان بود که ایجاد این چنین حکومتی مستلزم نابودی دستگاه خلافت و تصرف بغداد بود. مرداوید تلاش داشت با همراه نمودن گروه‌های ناراضی ایرانی و همچنین مخالفان خلیفه افکار خود را عملی سازد، هرچند به همان اندازه نیز خلافت از طرفداران زیادی در بین نیروهای مرداوید برخوردار بود و این مسأله موجب ناکامی وی گشت.

هرچند مرداوید زیاری بنیانگذار سلسله‌ی زیاریان آشکارا ایده‌ی تجدید شاهنشاهی ساسانی و نابودی خلافت عباسی را مطرح ساخت و به تلاش جهت تحقق آن پرداخت. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷:

۳۸۲). اما پیش از او، اسفار شیرویه چنین اندیشه‌ای در سر داشت و بر آن بود تا در ری تاج بر سر نهد و بر تخت بنشیند. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۷۴۳). مردآویج تاجی گوهرنشان به‌سان تاج خسروانشیروان بر سر نهاد، بر تختی زرین نشست و بزرگان دربارش را بر تخت‌های سیمین نشاند. او می‌خواست بغداد را تصرف کند و مدائن و طاق کسرا را بازسازی نماید و آن‌گاه که چنین کرد، خود را «شاهنشاه» بنامد. مردآویج به ابن‌وهبان عامل خود در اهواز دستور داد که ایوان مداین و طاق کسرا را به همان صورت گذشته‌ی خود بازسازی و مرمت نماید تا پس از سرنگونی خلافت عباسی آن‌جا را تاختگاه خود سازد. او تصمیم داشت تا پیش از ساخته شدن ایوان مداین در واسط اقامت کند. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۵/۱-۴۲۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۸۵۹). مردآویج چندان به پیروزی خود مطمئن بود که حتی خانه‌هایی را در بغداد به اطرافیان خود به تیول واگذار کرده بود. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۷۵۱). علاوه بر این‌ها، زیاریان نسب خود را به «آغش‌وهادان» پادشاه گیلان در دوره‌ی کی‌خسرو پادشاه اساطیری ایران رساندند. (عنصرالمعالی، ۱۳۳۵: ۲). چنین رفتارهایی، گرایش به شیوه‌های ملکداری ایرانیان باستان در اندیشه‌ی سیاسی مردآویج را نمایان می‌سازد. پس از مرگ مردآویج، جانشینان او جهت استحکام بخشیدن به قدرت خود، چاره را در کنار آمدن با خلفای عباسی و برقراری ارتباط دوستانه با حکومت‌های قدرتمند وقت منطقه یعنی سامانیان، آل‌بویه، غزنویان و سپس سلجوقیان یافتند. با این وجود، گرایش زیاریان به فرهنگ باستانی ایران همچنان در اندیشه‌ی سیاسی امرای این دودمان وجود داشت. (عنصرالمعالی، ۱۳۳۵: ۴۲). با این وجود زیاریان همانند عصر مردآویج در سودای براندازی نهاد خلافت و دشمنی آشکار با این نهاد نبودند.

تاثیر عوامل فکری و مذهبی بر روابط زیاریان با خلافت عباسی

مردآویج پس از رسیدن به قدرت درصدد توسعه‌ی قلمرو خود برآمد و برای دست یابی به این هدف با استفاده از پول و بخشش مالی تعداد زیادی از جنگجویان گیل و دیلم و نیز غلامان ترک را به دور خود گرد آورد. او برای تأمین هزینه‌ی این سپاه پرتعداد، سپاهیان را به‌سوی دیگر نواحی چون قم، کرج ابی‌دلف، برج، همدان، ابهر و زنجان پراکنده کند. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۷۴۷). از جمله خواهرزاده‌ی خود ابوالکرادیس را با سپاه بزرگی برای تصرف همدان به آن شهر فرستاد. مردم همدان حاضر به همکاری با وی نشدند و جانب سپاهیان خلیفه را گرفتند. در نتیجه طی نبردی که روی داد، بیش از چهارهزار نفر از نیروهای مردآویج از جمله خواهرزاده‌ی او به قتل رسیدند. مردآویج که از این

شکست و قتل خواهرزاده و سپاهیان‌ش به شدت خشمگین شده بود، شخصاً به همدان لشکر کشید و با آن که سپاه خلیفه شهر را ترک کرده بود، فرمان قتل عام آن دسته از مردم را که سلاح به دست گرفته و پیکار کرده بودند، داد. وسعت کشتار مردم همدان به اندازه‌ای بود که سه روز به طول انجامید. در روز سوم به باقی‌ماندگان اعلام امان شد. برخی از مردم به امید حاصل شدن گشایشی، در میدان شهر (مصلی) گرد آمدند، اما آنان نیز به دستور مردآویج قتل عام شدند. تعداد کشته‌شدگان لشکر وی به اندازه‌ای بود که مورخان می‌نویسند؛ پنجاه خورار بند شلوار کشتگان از همدان به ری برده شد. هنگام فتح دینور که فرماندهی آن را ابن‌علان قزوینی بر عهده داشت نیز با مردم با خشونت رفتار شد. سپاهیان زیاری با کشتار و غارت تا حلوان پیش رفتند و اسیر و غنیمت فراوان گرفتند. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۹-۷۴۸؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۸۹). مردآویج پس از تصرف همدان، دینور و نواحی اطراف آن از فرماندهان و نمایندگان خلیفه عباسی، نقشه تصرف اصفهان را برنامه ریزی نموده و سپس این شهر را نیز تصرف کرد. بر اساس گزارش ابن‌مسکویه، مردآویج پس از فتح اصفهان با مردم آن‌جا بدرفتاری کرد و به اخذ دارایی آنان پرداخت. (ابن‌مسکویه، ۱۴۲۴: ۵/ ۹۲). به نظر می‌رسد که اعمال خشونت مردآویج نسبت به اهالی همدان، دینور و اصفهان به سبب مقاومت آنان در برابر سپاهیان زیاری و نیز خشم ناشی از کشته شدن سپاهیان و به ویژه خواهرزاده‌اش و همچنین عزم مردم این نواحی به دفاع از قلمرو تحت حاکمیت خلیفه بوده است.

پس از فتح مناطق یاد شده، مردآویج سپاهی را به فرماندهی ابن‌وهبان جهت فتح خوزستان اعزام کرد. مردآویج که خواهان احیای گذشته‌ی باستانی ایران بود، از آن‌جا که شرایط را برای رسیدن به این خواسته مساعد نمی‌دید، به سازشی ظاهری با خلیفه دست زد. از این‌رو، پس از فتح خوزستان، نماینده‌ای نزد مقتدر خلیفه‌ی وقت فرستاد و از او درخواست کرد تا در ازای پرداخت سالیانه دویست‌هزار دینار، ناحیه‌ی شرق اسلامی که بر آن غلبه یافته بود، به مقاطعه به او واگذار گردد و منشور حکومتی برای وی فرستاده شود. خلیفه که تنها یک رود میان خود و زیاریان فاصله می‌دید، مشروط بر آن که مردآویج همدان و دینور را به خلافت عباسی بازگرداند، پیشنهاد او را پذیرفت (همان: ۱۳۰). بر اساس گزارش ابن‌اثیر و ابن‌خلدون، خلیفه از همدان و دینور چشم پوشید. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/ ۴۷۹۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳/ ۷۰۹). به نظر می‌رسد خلیفه عباسی در این زمان خود را

ناتوان تر از آن می‌دید که بتواند در برابر این سردار پر هیاهوی دیلمی مقاومت کند. وی با این حربه برای مدتی از پیشروی‌های مرداویج به عراق عرب کاست.

در نتیجه این ناکامی سیاسی و نظامی، از این زمان، روابط زیاریان و خلافت عباسی صلح‌آمیز گشت و مرداویج به‌ظاهر سیادت خلیفه را پذیرفت و لباس سیاه که شعار عباسیان بود، بر تن کرد. همین امر بود که مایه‌ی خشم برادرش وشمگیر شد. هرچند به نظر می‌رسد خلیفه امتیازات گسترده‌ای در اختیار مرداویج قرار داد، اما در حقیقت خلیفه با این اقدام خود از توان جنگی مرداویج کاست و خلافت را از شر ماجراجوی دیلمی نجات داد. این موضوع یکی از دلایل مهم دشمنی وشمگیر با مرداویج زیاری بوده است.

این تفاهم و عهد نامه سیاسی به اندازه‌ای با اهمیت بود که وقتی خلیفه عباسی مقتدر در سال ۳۲۰ ه. ق، به قتل رسید و برادرش محمدبن معتضد با لقب «قاهر بالله» جانشین وی شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۸۰۷، ۴۸۰۹). باز هم مرداویج با وجود ضعف روز افزون خلافت مایل به تصرف بغداد نبود. این نکته در سکه‌ای که به نام خلیفه توسط مرداویج ضرب شده است دیده می‌شود. وی نام قاهر را بر تنها سکه بر جای مانده از مرداویج دیده می‌شود. (مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۷۴)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که روابط مرداویج با خلافت عباسی به همان روال سابق ادامه داشته است. چنان‌که در سال ۳۲۱ ه. ق به‌دستور قاهر، اصفهان را از نیروهای خویش تخلیه کرد. (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۸۳۰). پذیرفتن سیادت خلیفه‌ی عباسی ناشی از سیاست سازش و مدارا با دستگاه خلافت بوده است. زیرا مرداویج در این زمان سرگرم جلوگیری از پیشروی‌های علی‌بن‌بویه بود و نمی‌خواست که هم‌زمان در دو جبهه درگیر شود. در این زمان برادران بویهی اندک اندک با فتح بخش‌های شمالی و مرکزی ایران خود را به عنوان قدرتی جدید در تاریخ ایران شناساندند. لذا با توجه به این که از جنگجویان دیلمی بهره می‌بردند، مقاومت در برابر چنین ارتش نیرومندی از سوی حکومت‌های رقیب بسیار دشوار بود.

با وجود سازش و تعامل مرداویج با خلافت عباسی در سال‌های پایانی حکومت وی، اما با روی کار آمدن خلیفه راضی در سال ۳۲۲ ه. ق، از شیوه تعامل مرداویج با او اطلاع دقیقی در دست نیست و تنها با واکاوی اقدامات وی می‌توان تا حدودی از اهداف و روابط وی با خلیفه‌ی جدید پرده برداشت. (رحمتی، ۱۳۹۱: ۲۸). در این زمان، از یک‌سو، مرداویج با سامانیان در روابطی صلح‌آمیز به‌سر می‌برد و از سوی دیگر، آل‌بویه نیز بر سیادت وی گردن نهاده بودند. بنابراین، دیگر دلیلی برای ادامه سیاست سازش و مدارا با خلافت عباسی باقی نمی‌ماند. چنانکه مرداویج به محض برکناری قاهر و خروج

نیروهای خلیفه از اصفهان، برادرش وشمگیر را به آن شهر فرستاد و اصفهان بار دیگر در اختیار زیاریان قرار گرفت. اکنون مردآویج خود را در جایگاهی می‌دید که بتواند به بزرگ‌ترین هدف خود یعنی احیای گذشته باستانی ایران جامه‌ی عمل بپوشاند. بر اساس گزارش ابن طقطقی، مردآویج در نظر داشت بغداد را تصرف کند و سلطنت را به ایرانیان بازگرداند و دولت عرب را از میان ببرد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۸۲). بدین منظور، تاجی گوهرنشان به‌سان تاج خسرو انوشیروان بر سر نهاد و بر تختی زرین نشست و بزرگان دربارش را بر تخت‌های سیمین نشاند. لذا وی برای اجرای این دستور به عامل خود در اهواز دستور داد که ایوان مداین و طاق کسرا را به همان صورت گذشته خود بازسازی و مرمت کند تا پس از سرنگونی خلافت عباسی آن‌جا را تختگاه خود سازد و پس از این اقدام وی خود را «شاهنشاه» نامید. به گزارش ابن مسکویه وی تصمیم داشت تا پیش از ساخته شدن ایوان مداین در واسط اقامت کند. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۵ / ۱-۴۲۰). مردآویج چندان به پیروزی خود مطمئن بود که حتی خانه‌هایی را در بغداد به اطرافیان خود به تیول واگذار کرده بود. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲ / ۷۵۱). تمامی اقدامات وی به مرحله اجرا درنیامد، زیرا او پیش از آن که اقدامی انجام دهد، توسط گروهی از ترکان سپاهش کشته شد. و با مرگ وی برای مدتی اندیشه احیای حیات باستانی لااقل تا ظهور عضدالدوله دیلمی به فراموشی سپرده شد.

با توجه به گزارش‌های ارائه شده می‌توان این چنین استنباط نمود که در زمان خلیفه راضی، روابط مردآویج با خلافت عباسی در مسیر دیگری قرار گرفت و همین امر خلیفه‌ی عباسی را که از پیشروی‌های مردآویج سخت در وحشت افتاده بود، بر آن داشت تا با تحریک بخشی از سپاه وی، امیر زیاری را از سر راه بردارد و دستگاه خلافت را از خطری بزرگ نجات دهد. ۱ گریز تعدادی از ترکان سپاه مردآویج به دنبال توطئه‌ی قتل او به بغداد و رسیدن به مناصب عالی حکومتی در دستگاه خلافت، مؤید این نظر است.

با کشته شدن مردآویج دوران اوج حکومت خاندان آل زیار به پایان رسید و جانشینان او هیچ نتوانستند در حد نام و اندازه‌های مردآویج در صحنه تاریخ سیاسی ایران زمین ظاهر شوند هر چند

(۱) ابن اثیر حکایتی را نقل کرده است که نشان از دخالت خلیفه بغداد در قتل مردآویج دارد. «سپاهیان که در آن روز خشم مردآویج را دیدند با یکدیگر بنشستند و از ستم‌پیشگی و خودپسندی بسیار و سرکشی او سخن گفتند. در این هنگام پیری میان آنان آمد که کسی او را نمی‌شناخت. او که بر اسبی سوار بود گفت که کار این خدانا باور فزونی گرفته، در این روز او را بر جامه مرگ خواهید پیچید و خدای جان او را خواهد ستاند. این بگفت و رفت. جماعت را هراسی در دل راه یافت و به چهره هم نگریستند و با خود گفتند: نیکوتر آن است که او را پی بگیریم و بازش آوریم و سخن او را دنبال کنیم تا مبادا مردآویج گفتگوی ما را بشنود و دیگر ما از او خیری نبینیم. او را پی گرفتند و لیک وی را نیافتند» (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱ / ۴۸۵۹). با توجه به فراین و شواهد به نظر می‌رسد پیر مذکور نمی‌توانست پیکری از جانب خداوند بوده باشد. داستان ساختگی است. اصل ماجرا جز این نیست که وی عاملی نفوذی از جانب خلیفه عباسی بوده است که به دنبال پیدا شدن فرصتی مناسب، سپاهیان ناراضی مردآویج را به قتل او برانگیخت و با این بهانه از شر وی راحت گشت.

و شمشگیر با توجه استحکام و قدرتی که مرداویج به هم زده بود تا حدودی توانست موقعیتی برای خود در پهنه جنوبی دریای کاسپین (گیلان و مازندران) داشته باشد و برای مدتی در برابر امانیان و بویه‌یان مقاومت نماید.

سرداران سپاه زیاری پس از کشته شدن مرداویج، و شمشگیر به جانشینی او برگزیده شد. و شمشگیر همچون سایر دیلمیان سیاست ضد عباسی داشت، اما شرایط نوظهور سیاسی منطقه سبب شد تا منافع و شمشگیر با منافع خلیفه در تضاد نباشد به عبارت دیگر اوضاع آشفته سرزمین‌های خلافت عباسی موجب شد که دشمنان قدیمی یعنی خلیفه و شمشگیر فرصت دشمنی با همدیگر را پیدا نکنند. علت این مساله ظهور آل بویه و تهدید قدرت خلافت توسط بویه‌یان بود. در نتیجه خلاف عباسی در این دوران عملاً قدرتی نداشت که با دشمن نزدیک یعنی آل بویه مقابله کند. زیرا مقابله با آل بویه برای دستگاه خلافت از الویت زیادی برخوردار بود. به جهت این که بویه‌یان دشمنان ایدئولوژیک خلافت عباسی شمرده شده و برای خلافت جایگاهی در حکومت قائل نبودند. از سوی دیگر و شمشگیر، با وجود کینه‌ی فراوانی که نسبت به عباسیان داشت، ضرورت کنار آمدن با خلیفه‌ی عباسی و نمایندگان وی در ماوراءالنهر و خراسان یعنی سامانیان را دریافت. و شمشگیر تلاش بسیار کرد تا حاکمیت زیاریان را تداوم بخشد، اما از همان آغاز روی کار آمدن، گرفتار منازعات مداوم و فرساینده شد. او هم زمان با چهار خلیفه عباسی یعنی راضی، متقی، مستکفی و مطیع حکومت کرد. خلفای عباسی با وسیله قرار دادن سامانیان و آل بویه و دیگر مزدوران سیاسی و نظامی و مذهبی، و شمشگیر را سی و چهار سال به جنگ کشاندند. بدین گونه، ابتدا اصفهان را از چنگش بیرون کشیدند و آن‌گاه مدام دلپهره‌ی ری، طبرستان و گرگان را به جانش انداختند. (مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۹۷).

به جهت آشفتگی‌های سیاسی و نظامی در پهنه قلمرو خلافت عباسی موجب شد تا امیران متاخر زیاری بیش از پیش به خلیفه نزدیک شوند. گرایش‌های سیاسی قابوس بن و شمشگیر در جهت سازش با خلفا بود. او در سال ۳۶۸ ه. ق از خلیفه طائع لقب «شمس‌المعالی» را دریافت کرد. قابوس پس از هفده سال بازگشت به قدرت، اگرچه مناسبات حسنه‌ای با غزنویان برقرار ساخت، اما جز قبول سیادت خلیفه سروری کسی را به رسمیت نشناخت. (بوسه، ۱۳۷۹: ۷/۴ - ۱۸۶). سرانجام، قابوس در سال ۴۰۳ ه. ق به دنبال توطئه‌ی لشگریانش دستگیر و سپس کشته شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۳/۸ - ۵۴۸۷).

پس از قابوس، پسرش منوچهر به سلطنت رسید و در همین زمان از دارالخلافه بغداد نامه‌ای به وی رسید که در آن درگذشت قابوس را به او تسلیت گفته بود و تولیت مناطقی را که پدرش بر آن‌ها

مسلط بود به منوچهر واگذار کرده بود. همچنین، خلیفه قادر به منوچهر لقب «فلک‌المعالی» داد. (مرعشی، ۱۳۶۳: ۸-۸۷؛ کجیاف، ۱۳۸۶: ۹۵). منوچهر و سایر امیران زیاری پس از او، جهت استحکام بخشیدن به قدرت خود، چاره را در برقراری ارتباط دوستانه با حکومت‌های قدرتمند منطقه یعنی غزنویان و سپس سلجوقیان - که به دلیل سنی‌مذهب بودن گرایش بیشتری به خلافت عباسی نشان می‌دادند- یافتند. بدین ترتیب، به‌رغم آن‌چه در آغاز قیام مردآویج اظهار شده بود، خاندان زیار به وسیله‌ی منوچهر بسیار بیش از عهد پدر و جدش با عباسیان و «مسوده» وابستگی یافت و آن همه نفرت و هیاهوی گذشته در نسل‌های بعد، ظاهراً وسیله‌ای برای نشان‌دار کردن و پراهمیت جلوه دادن تسلیم و سکوت بعدی تلقی شد. (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲/۴۰۸). با این وجود، جنگ‌های گاه و بی‌گاه زیاریان با قدرت‌های آن روز، عدم استحکام و تداوم آن تابعیت‌ها را می‌رساند و تنها در دوران نوشیروان بود که با پذیرش سیادت مطلق سلجوقیان، آن استحکام ایجاد شد.

روابط سیاسی - نظامی زیاریان با حکومت‌های ایرانی

منشا قدرت یابی زیاریان ریشه در فعالیت‌های سیاسی و نظامی علویان در سرزمین دیلم داشت. این سرزمین قرن‌ها به عنوان قلمرو رشد و پرورش مردان نظامی به شمار می‌رفت. در نتیجه با ضعف تدریجی حکومت علویان طبرستان، قدرت سرکردگان گیل و دیلم که در سپاه داعیان علوی حضور داشتند، فزونی یافت. سردارانی چون لیلی‌بن‌نعمان، ماکان کاک، اسفار شیرویه و مردآویج زیاری در شمار این بزرگان بودند و با هر یک از آنان لشگری بزرگ از گیل‌ها و دیلمیان همراه بود. پسران ابوشجاع بویه نیز در میان همین لشگریان بودند. آن‌ها ابتدا در خدمت ماکان کاک درآمدند، اما با مشاهده‌ی پریشانی اوضاع ماکان در پی مرگ اسفار و چیرگی مردآویج بر متصرفات وی، از او جدا شدند و به مردآویج پیوستند. مردآویج به هر سرداری که به او می‌پیوست، حکومت منطقه‌ای را واگذار می‌کرد. در همین راستا، حکومت کرج را به علی‌بن‌بویه (عمادالدوله) واگذار کرد. اما به‌زودی از این انتصاب پشیمان شد و به برادر خود وشمگیر که در این زمان حاکم ری بود، دستور داد تا مانع از رفتن علی به قلمرو انتصابی خود شود. عمید وزیر وشمگیر که در این زمان روابط دوستانه‌ای با علی برقرار کرده بود، او را از دستور مردآویج آگاه کرد و او نیز خیلی سریع راهی کرج شد. نقشه‌ی مردآویج مبنی بر درگیر ساختن علی با جمعی از فرماندهان سپاه که پرداخت حقوق آنان را به کرج حواله کرده بود نیز به ثمر ننشست. بنابراین، علی به اصفهان لشگر کشید و آن شهر را تصرف کرد. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶:

۵/ ۶-۳۷۳). زمانی که خبر فتح اصفهان به مردآویج رسید، بسیار بیمناک شد. از این‌رو، نامه‌ای به علی بویهی ارسال کرد و از او خواست به فرمانش گردن نهد و به نامش خطبه بخواند تا مردآویج نیز او را در فتوحات مناطق دیگر یاری برساند. از طرفی، برادر خود وشمگیر را با سپاهی بزرگ عازم اصفهان نمود تا علی را دستگیر نماید. علی از حيله‌ی مردآویج آگاه شد و بعد از دو ماه اقامت در اصفهان و جمع‌آوری بخشی از خراج، آن شهر را ترک کرد و ابتدا به ارجان رفت و سپس شیراز را تصرف کرد. از طرفی، با خروج علی از اصفهان، وشمگیر وارد آن شهر شد و کنترل شهر را بر عهده گرفت. خلیفه قاهر با شنیدن تسلط زیاریان بر اصفهان، از مردآویج خواست تا اصفهان را از سپاهیان خود خالی کند و شهر را به محمدبن یاقوت عامل خلیفه واگذار نماید. مردآویج که سرگرم جلوگیری از پیشروی‌های علی بود و نمی‌خواست که با خلیفه نیز درگیر شود، درخواست وی را پذیرفت و اصفهان را به محمدبن یاقوت سپرد. مردآویج پس از شنیدن خبر تصرف شیراز توسط علی، به اصفهان رفت. در این زمان، اصفهان در اختیار زیاریان قرار داشت. زیرا هنگام برکناری خلیفه قاهر و روی کار آمدن راضی، محمدبن یاقوت اصفهان را از نیروهای خلیفه تخلیه کرده بود. مردآویج نیز فرصت را مغتنم شمرد و اصفهان را تصاحب کرد و برادرش وشمگیر را بر شهر حاکم نمود. هنگامی که مردآویج به اصفهان رسید، وشمگیر را به ری فرستاد. مردآویج در اصفهان چنین صلاح دید که سپاهی به اهواز بفرستد تا راه را بر علی که با راضی خلیفه‌ی جدید سازش نموده بود، ببندد و سپس از اصفهان بر او بتازد. از این‌رو، اهواز، ایذه، رامهرمز و عسکر مکرّم را تصرف کرد. با تسلط مردآویج بر اهواز، علی بر فرمانروایی او گردن نهاد، هدایای بسیاری برایش فرستاد، در سرزمین خود به نام مردآویج خطبه خواند و برادر خود حسن (رکن‌الدوله) را به‌عنوان گروگان نزد او فرستاد. سال‌های ۳۲۱ و ۳۲۲ هـ. ق (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/ ۴۸۳۰، ۸-۴۸۳۴، ۵-۴۸۴۴). بدین ترتیب، مردآویج بر بخش وسیعی از ایران که از شمال تا جنوب امتداد داشت و همچنین بر اغلب نواحی غرب کشور سیطره یافت و آن‌ها را از اطاعت خلیفه‌ی عباسی بیرون آورد.

روابط زیاریان و آل‌بویه در دوره‌ی فرمانروایی وشمگیر، نظامی بود. این روابط خصمانه از ابتدای حکومت وشمگیر تا زمان مرگ وی ادامه داشت. زیاریان و آل‌بویه در این دوره بر سر تصرف شهرهایی چون ری، گرگان، طبرستان و اصفهان با یکدیگر درگیری داشتند. این شهرها در طول سی و چهار سال فرمانروایی وشمگیر، میان زیاریان و آل‌بویه دست به دست می‌شدند. (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۶۹)

با مرگ مردآویج و درهم ریختن اوضاع زیاریان، حسن که به رسم گروگان نزد او بود، فرصت را مغتنم شمرد و به شیراز نزد برادرش علی بازگشت. علی، وی را در رأس سپاهی عازم فتح اصفهان کرد و او موفق به تصرف آن شهر شد. بنابراین، اصفهان از سال ۳۲۳ تا ۳۲۷ ه. ق جزء قلمرو آل بویه گردید. در سال ۳۲۷ ه. ق، وشمگیر سپاهی بزرگ به اصفهان فرستاد. سپاه مزبور اصفهان را تصرف کرد و به نام وشمگیر خطبه خوانده شد. حسن نیز به فارس گریخت. پس از این پیروزی، وشمگیر در رأس سپاهی از ری عازم الموت شد و دژ الموت را به تصرف خود درآورد. (همان: ۴۸۶۷، ۴۹۰۸).

در سال ۳۲۸ ه. ق، حسن از مشغولیت وشمگیر در کمک به ماکان برای دفاع از گرگان در برابر سامانیان استفاده نمود و اصفهان را که از نیروهای زیاری خالی شده بود، تصرف کرد. در سال ۳۲۹ ه. ق، برادران بویه بر آن شدند تا ری را ضمیمه‌ی قلمرو آل بویه گردانند. بنابراین، با ابوعلی محتاج فرماندهی سپاه سامانیان که در آن وقت در گرگان بود، متحد شدند. وشمگیر پس از آگاهی از این اتحاد، برای مقابله با آن‌ها از ماکان کمک خواست. جنگ در محلی به نام «اسحاق‌آباد» درگرفت و به گریختن وشمگیر به طبرستان و کشته شدن ماکان و چیره شدن ابوعلی بر ری انجامید. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷/۱-۲۹۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۹۲۰). وشمگیر که به طبرستان گریخته بود با شورش حسن فیروزان - پسر عمومی ماکان که وشمگیر را در مرگ او مقصر می‌دانست- روبه‌رو شد. حسن فیروزان در مصاف با وشمگیر شکست خورد و نزد ابوعلی محتاج پناه برد و او را به جنگ با وشمگیر تحریص کرد. سرمای زمستان و بارندگی فراوان از یک‌سو و مرگ امیر نصر از سوی دیگر، دو طرف را به پذیرش صلح واداشت. به دنبال این صلح، وشمگیر به ری رفت و آن شهر را در اختیار گرفت. برادران بویه با مشاهده‌ی ضعف نظامی وشمگیر که در اثر جنگ‌های مداوم به وجود آمده بود، به ری تاختند و آن شهر را تصرف کردند. از این‌رو، وشمگیر در سال ۳۳۳ ه. ق به خراسان گریخت و به دربار سامانیان پناهنده شد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۶/۴-۳۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۹۳۹).

در سال ۳۳۶ ه. ق، حسن بن بویه که اینک لقب رکن‌الدوله را از جانب خلیفه مستکفی دریافت کرده بود، طبرستان و گرگان را از دست وشمگیر خارج کرد. یک سال بعد، گرگان بار دیگر در اختیار زیاریان قرار گرفت. در سال ۳۴۱ ه. ق، رکن‌الدوله طبرستان و گرگان را از وشمگیر بازستاند. به محض بازگشت رکن‌الدوله به ری، وشمگیر سپاهیان آل بویه را بیرون راند و بار دیگر بر طبرستان و گرگان چیره شد. در سال ۳۴۲ ه. ق، وشمگیر با کمک سامانیان به ری لشکر کشید، اما صلح ابوعلی با

رکن‌الدوله آرزوهای او برای تصرف ری را بی‌نتیجه گذاشت. (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۲/۲۰-۱۹، ۵۰۴۲، ۵۰۴۶-۸).

جنگ و گریز میان زیاریان و آل‌بویه همچنان ادامه داشت. بر اساس شواهد سکه‌شناختی، وشمگیر در سال ۳۴۷ ه. ق موفق شد برای مدتی کوتاه ری را از تصرف آل‌بویه خارج سازد. در سال ۳۵۱ ه. ق، رکن‌الدوله طبرستان و گرگان را از دست وشمگیر خارج ساخت و وشمگیر ناگزیر به جبال‌الگریخت. سکه‌ی دیگری نیز که در تاریخ ۳۵۴ ه. ق توسط وشمگیر در ساری ضرب شده بود و بر آن نام وشمگیر، مطیع و رکن‌الدوله دیده می‌شود، نشان می‌دهد که آل‌بویه بر طبرستان حکومت یافته و وشمگیر تابعیت آنان را پذیرفته بود. (مادلونگ، ۱۳۷۹: ۴/۱۸۶؛ مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۷۵). وشمگیر در سال ۳۵۷ ه. ق، زمانی که در تدارک یک لشگرکشی مشترک با سامانیان علیه آل‌بویه بود، از اسب به زمین افتاد و درگذشت. (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۲/۵۱۱۸).

در دوران فرمانروایی بیستون پسر و جانشین وشمگیر، روابط زیاریان با آل‌بویه دوستانه و حسنه بوده است. وی با حمایت رکن‌الدوله پایه‌های قدرت خود را استوار نمود و گرگان و سمنان را تصرف کرد. سپس، با ازدواج با نوهی رکن‌الدوله - دختر عضدالدوله - بر اتحاد میان زیاریان و آل‌بویه مهر تأیید زد. در سال ۳۶۰ ه. ق، خلیفه مطیع فرمان حکومت طبرستان، گرگان، سالوس (چالوس) و رویان را برای بیستون فرستاد و او را ملقب به «ظهیرالدوله» نمود. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۸). بیستون در دوران فرمانروایی خود مطیع رکن‌الدوله بوده است. مؤید این امر، سکه‌هایی است که وی در سال‌های ۳۶۶-۳۵۷ ه. ق در گرگان ضرب کرده و بر تمام آن‌ها نام خود، رکن‌الدوله و خلفای عباسی (مطیع و طائع) را نقر کرده است. (مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۱۰۳؛ ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۹: ۴۸). روابط قابوس زیاری با آل‌بویه در ابتدا دوستانه بود. پس از مرگ بیستون، قابوس با حمایت سرداران سپاه بر گرگان و طبرستان استیلا یافت. در سال ۳۶۹ ه. ق، در جریان اختلاف خانوادگی میان پسران رکن‌الدوله - عضدالدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله - جانب فخرالدوله را گرفت و بدین ترتیب، خشم عضدالدوله را نسبت به خود برانگیخت. عضدالدوله رسولی نزد قابوس فرستاد و در ازای پرداخت پول و واگذاری برخی از مناطق به او، تسلیم فخرالدوله را خواستار شد. قابوس از تسلیم فخرالدوله به او امتناع ورزید و عضدالدوله برادر دیگرش مؤیدالدوله را در رأس سپاهی به گرگان اعزام کرد. در جنگی که میان دو سپاه درگرفت،

(۱) مهرآبادی بر این عقیده است که ذکر بلاد جبل یا جبال در تاریخ کامل ابن اثیر و المعبر ابن خلدون، به‌عنوان منطقه‌ای که وشمگیر پس از شکست از رکن‌الدوله بدان پناه برد، اشتباه است و درست آن جبل یا گیلان است (مهرآبادی، ۱۳۷۴: ۹۱).

قابوس شکست خورد و به همراه فخرالدوله به خراسان گریخت و به دربار سامانیان پناهنده شد. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲/ ۵-۴).

مدتی بعد، روابط قابوس و فخرالدوله دگرگون شد. از این رو، به دنبال مرگ عضدالدوله و مؤیدالدوله و بازگشت مجدد فخرالدوله به قدرت، فخرالدوله از کمک به قابوس صرف نظر کرد و قابوس ناگزیر در خراسان ماند. تحریکات صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله نیز در این تصمیم نقش بسزایی داشت. تنها پس از مرگ فخرالدوله بود که قابوس موفق به بازگشت به گرگان گردید. قابوس پس از احیای فرمانروایی زیاریان، مصلحت را در برقراری صلح با آل بویه دید. از این رو، او و مجدالدوله فرزند فخرالدوله بر این قرار صلح نمودند که عراق برای آل بویه و طبرستان، گرگان و مازندران برای قابوس باشد. روابط صلح آمیز زیاریان و آل بویه علی رغم تحکاتی از جانب قابوس تا پایان دوران حکومت وی ادامه داشت. (مستوفی، ۱۳۸۷: ۴۱۵، ۴۲۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۲/ ۵۳۷۸).

در دوران منوچهر پسر قابوس، رقابت میان زیاریان و آل بویه همچنان ادامه داشت. منوچهر با حمایت از مخالفان مجدالدوله سعی می کرد تا از فرصت های پیش آمده علیه آل بویه استفاده کند. از جمله در شورش ابن فولاد دیلمی - از خاندان جستانی دیلم - در سال ۴۰۷ ه. ق، منوچهر دوهزار سپاهی کارآزموده و مالی فراوان برای کمک به او فرستاد. ابن فولاد با کمک سپاه زیاری، مجدالدوله را وادار نمود تا حکومت اصفهان را به او بسپارد. در سال ۴۱۸ ه. ق، منوچهر با علی بن عمران، اسپهبد طبرستان و ولیکن بن وندرین علیه علاءالدوله ی کاکویه از نزدیکان مجدالدوله متحد شد. پس از شکست سپاه متحد در برابر علاءالدوله، منوچهر در اتحادی مجدد با ولیکن بن وندرین به ری حمله کرد که با مقاومت سپاه مجدالدوله روبه رو شد. این لشگرکشی سرانجام منجر به صلح منوچهر با علاءالدوله شد. (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۹-۳۵۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۳/ ۷-۵۶۰۵). زیاریان در دوران امیران متاخر خود از نظر نظامی و سیاسی در شرایط بسیار نامطلوبی به سر می بردند و عملاً از یک سو ابزار دست امیران ارتش و از سوی دیگر حکومت آل بویه و سامانیان بودند. همین مساله یکی از عوامل مهم متلاشی شدن زیاریان و در نهایت حذف آنها در تاریخ شد.

نتیجه

با توجه به مطالعات انجام شده درباره چگونگی روابط زیاریان با عباسیان و نقش حکومت‌های ایرانی در همگرایی و واگرایی آنان می‌توان به این نتیجه رسید که با وجود دیدگاه‌های قهرآمیزی که مرداویج زیاری و به طور کلی زیاریان با خلافت عباسی داشتند، به نظر می‌رسد روابط آنان بر پایه منافع مشترک شان قرار گرفته بود. زیرا در اوج دشمنی زیاریان با خلافت عباسی گاه دو دشمن آشتی ناپذیر زمزمه‌های همکاری با یکدیگر را نیز سر می‌دادند. به طور کلی مناسبات زیاریان با دستگاه خلافت عباسی به دو مرحله تقسیم می‌شود مرحله اول دوران اوج قدرت زیاریان که همان دوران حاکمیت مرداویج و وشمگیر می‌باشد. در این دوران زیاریان در بیشتر به ویژه در دوران مرداویج زیاری از موضع قدرت با دست خلافت ارتباط داشتند. در این دوره عوامل متعددی در فراز و فرود مناسبات دخالت داشت از جمله این شاخص‌ها می‌توان به ظهور آل بویه، سامانیان و بحث اندیشه مرداویج و ضدیت وشمگیر اشاره کرد با تمام این مسائل می‌توان گفت که مناسبات مرداویج با دستگاه خلافت در سمت سوی اندیشه وی مبنی بر نابودی دستگاه خلافت بود هر چند در مسیر دستیابی به استراتژی خود یعنی نابودی دستگاه خلافت گاهی مواقع از تاکتیک صلح نیز استفاده می‌کرد. وشمگیر نیز هر چند حس ضدیت با دستگاه خلافت داشت، اما به روابط به خلیفه واقع بینانه تر نگاه می‌کرد هر چند نبرد با همسایگان به او اجازه ارتباط با دستگاه خلافت را نداد. با وجود روابط خصمانه‌ای که مرداویج با خلافت عباسی در پیش گرفته بود، این سیاست از سوی جانشینان وی به ویژه پس از وشمگیر تداوم نیافت. شاید یکی از مهمترین دلایل رویه ضد مرداویج از سوی جانشینانش، تمایل برای حفظ قدرت در گوشه‌ای از ایران بود.

کتابنامه :

- آملی، اولیاءالله، (۱۳۱۳)، **تاریخ رویان**، تصحیح احمد خلیلی، ج اول، تهران: کتابخانه‌ی اقبال.
- ابن اثیر، عزالدین، ج ۲، (۱۳۸۴)، ج ۴ (۱۳۸۵)، ج ۶ (۱۳۸۴)، ج ۸ (۱۳۸۰)، ج ۱۰ (۱۳۸۲)، ج ۱۱ (۱۳۸۲)، ج ۱۲ (۱۳۸۳)، ج ۱۳ (۱۳۸۵)، **تاریخ کامل**، ترجمه‌ی حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶)، **تاریخ طبرستان**، تصحیح عباس اقبال، ج ۱ و ۲، تهران: کلاله‌ی خاور.
- ابن خلدون، ابویزید عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۳)، **العبر**، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷)، **تاریخ فخری**، چ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۳۷۶)، **تجارب الامم و تعاقب الهمم**، ترجمه‌ی علینقی منزوی، چ اول، ج ۵ و ۶، تهران: توس.
- اشپولر، برتولد (۱۳۴۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد افلاطوری، چ اول، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بوسه، هریرت (۱۳۷۹)، **تاریخ ایران کمبریج** (از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان)، گردآورنده ر. ن. فرای، ترجمه‌ی حسن انوشه، چ سوم، ج ۴، تهران: امیر کبیر.
- پناهی، عباس (۱۳۹۲)، **سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان**، رشت: حوزه هنری گیلان با همکاری نشر فرهنگ ایلیا.
- ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۸۹)، **دیلمیان در گستره‌ی تاریخ ایران**، چ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴)، **تاریخ یمینی**، تحقیق جعفر شعار، چ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتز گراف (۱۳۹۰)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل**. ترجمه‌ی علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس
- زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر (۱۳۵۰)، **شیرازنامه**، به کوشش اسمعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عنصرالمعالی، کیاکاوس بن اسکندر بن قابوس (۱۳۳۵)، **قابوس‌نامه**، تصحیح و حواشی امین عبدالمجید بدوی، چ اول، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- فرای ر. ن (۱۳۷۲) **تاریخ ایران پژوهش کمبریج**، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر،

فقیهی، علی اصغر (۱۳۷۸) **تاریخ آل بویه**، تهران: انتشارات سمت.

مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۹)، **تاریخ ایران کمبریج** (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، گردآورنده ر. ن فرای، ترجمه‌ی حسن انوشه، چ سوم، ج ۴، تهران: امیرکبیر.

مهرآبادی، میترا، (۱۳۷۴)، **تاریخ سلسله‌ی زیاری**، چ اول، تهران، دنیای کتاب.

مجهول‌المؤلف (۱۳۱۸)، **مجم‌التواریخ و القصص**، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: کلاله‌ی خاور.

مرعشی، سیدظهیرالدین (۱۳۶۳)، **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، به اهتمام برنهارد دارن، چ اول، تهران: گستره.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷)، **تاریخ گزیده**، به تصحیح عبدالحسین نوایی، چ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین (۱۳۷۰)، **مروج‌الذهب**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

Hass,Ernest,(1994),Beyond the nation state,california, standford university
press
afeznia,mohammad reza,(2006),principles and concepts of geopolitics,papoli
publication.

Analysis of the political relations of the ziarists with the Abbasid caliphate and the central governments of Iran

abbas mahigir abkenar, allahyar khalatbari, Abbas Panahi

Abstract

The nature of the militarism of the Ziaran and the opposition they had with the Abbasid caliphate, what kind of relationship they had with the Abbasid caliphate and the central governments of Iran. In order to understand the political and religious behaviors of ziyāri in the field of domestic politics and their relations with the Abbasid caliph, they have to analyze the geopolitical space they have come from that point in history. The Ziyaran was in fact the Deylmi fighters who, as a result of long cooperation with the local governments of northern Iran, were able to overcome their defenses, and in the short run overwhelmed large parts of the north and center of Iran. Although they had grown up in the service of the Alawites and other Shiite rulers of northern Iran, their leaders had pre-Islamic Iranian revival tendencies. The purpose of this study was to analyze the causes of divergence and convergence of ziaris with the Abbasid and central governments, and the results of these relations will be evaluated on the weakness and power of this dynasty. The research method in this study is based on an analytical explanatory method.

Keywords: Al Boyah, Ziyari, Abbasid Caliphate, Convergence, Divergence